

شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی و حزب انقلابی

(فصل نخست از کتاب مبارزات طبقاتی و حزب انقلابی (۱۹۶۴))

آریکو چروئو^۱

منصور دیجور

بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد

لنین به تأکید گفته است بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. گفته‌ی او به ظاهر سهل و در باطن ممتنع است؛ چراکه مراد لنین از تئوری انقلابی، از آنچه با خوانش صوری و سرسری نوشته‌های سیاسی‌اش می‌توان دریافت بس پیچیده‌تر است. تئوری لنینیستی، به معنای دقیق کلمه، حاصل تحلیلی ژرف و علمی از واقعیت اجتماعی، و هم‌زمان، وسیله‌ای طبقاتی برای عمل^۲ در چارچوب ساخت‌های اقتصادی و روساخت‌های سیاسی جامعه‌ای تاریخاً معین است. اگر در مفهوم حزب لنینی تأمل کنیم، بی‌درنگ درمی‌یابیم که تئوری انقلابی لنین همان علم مارکسیستی است؛ و پرسش از خاستگاه‌های علمی عمل سیاسی فوراً در برابرمان قد علم می‌کند. این بدان معناست که درک مفهوم لنینی حزب ممکن نیست مگر از راه درک کامل تحلیل علمی ساختار اقتصادی‌ای که - نزد مارکس و لنین - پایه و شالوده‌ی آن است. بدون این پایه‌ی علمی، حزب لنینی به تندیس - چه بسا غول‌آسا، اما - سست و بی‌پایه از اراده‌ی سیاسی، نظریه‌ی قدرت و نظریه‌ی سازماندهی می‌ماند.

¹ Arrigo Cervetto, *Class Struggles and the Revolutionary Party (1964)*, First Chapter, Socio-Economic Formation and the Revolutionary Party.

لازم به ذکر است که تمام کلمات مابین [] از سوی مترجم، به قصد فهم بهتر متن، اضافه شده‌اند.

² . Action

تمثیل بالا تبیین می‌کند که چرا پذیرش صوری این یا آن تز لنینی، هنوز به معنای هضم و جذب تئوری انقلابی، یا به عبارت دیگر، هضم و جذب مفهوم علمی عام و پایه‌ای لنینیسم نیست.

بنابراین، مفهوم حزب لنینی نتیجه‌ی یک تحلیل اقتصادی مارکسیستی است که بدون آن حتی پیدایش نطفه‌ی تشکیلات حزب ممکن نیست. این مسیر دیالکتیکی را حتی در سرگذشت زندگی لنین در مقام یک مارکسیست می‌توان مشاهده کرد. پس مسئله‌ای که در این جا باید برخوردی دقیق با آن کرد چگونگی هضم و جذب تئوری انقلابی است.

اما برخورد دقیق با این مسئله به معنای آن است که دقیقاً بدانیم طبقه‌ی کارگر ایتالیا، در تاریخ خود، به چه شکل‌های ویژه‌ای تئوری مارکسیستی را درک کرده است. ما برای سنجش سطح هضم و جذب تئوری مارکسیستی و متعاقباً - اگر معادله‌ی علم-استراتژی-حزب را درست فرض کنیم - سطح بلوغ حزب انقلابی در ایتالیا، شاخصی مهم در دست داریم. و این شاخص فقدان پژوهشی است که با کاربرد روش علمی سرمایه‌ی مارکس، به تاریخ و سیر انکشاف سرمایه‌داری در ایتالیا پرداخته و توانسته باشد از این نظر با کتاب لنین، انکشاف سرمایه‌داری در روسیه، هم‌آوردی کند.

روش‌شناسی علمی سرمایه

اشاره به این نکته بی‌اندازه حائز اهمیت است که مارکسیسم ایتالیایی فاقد پژوهشی تئوریک نظیر آن چیزی است که لنین در ۱۸۹۴ با نوشتن دوستان خلق چه کسانی هستند آغاز کرد، پژوهشی که هدف از انجام آن اثبات این نکته بود که ماتریالیسم «یگانه روش علمی برای تبیین تاریخ» است.

البته گفتنی است که مارکسیست‌های ایتالیایی از هیچ کوششی برای ساده و عامیانه کردن^۳ سرمایه کوتاهی نکرده‌اند. اما این کوشش‌ها که از بسیاری جهات مفیدند، هیچ‌یک به شرح «ایده‌ی اصلی سرمایه» (لنین) نمی‌پردازند. و به عبارت دیگر این پرسش را طرح نمی‌کنند که «مفهوم شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی دقیقاً به چه معناست؟ و چرا انکشاف آن را می‌توان و باید یک فرایند تاریخی طبیعی در نظر گرفت؟» (لنین)

تراویدن این پرسش‌ها از قلم لنین نشانه‌ی برتری شگفت‌انگیز مارکسیسم روسی در راه ساختن حزب انقلابی بود. کوتاه سخن آن که لنین در پاسخ به این پرسش‌ها مفهوم «شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی»^۴ را چون معنای مفهوم عام علم تعریف کرد.

با آغاز از این مفهوم، حل مسئله‌ی حزب سرانجام ممکن، و معمای نسبت میان تحلیل اقتصادی و عمل [و اقدام] سیاسی با کاربرد یگانه «روش علمی» مارکسیستی آسان شد. شاید به نظر خواننده تفسیر ما بیش از حد پرآب‌وتاب آید، اما هرچه بیش‌تر پایه‌های استدلال لنین را پی‌گیریم، این شبهه نیز کم‌رنگ‌تر می‌شود.

^۳ . Vulgarize

^۴ . Socio-Economic Formation

نزد لنین «ایده‌ی اصلی مارکس» این بود که «انکشاف شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی یک فرایند تاریخی طبیعی است.»
اما مارکس چگونه به این ایده‌ی حیاتی دست یافت؟

نخست: «بر قلمروی اقتصاد انگشت نهاد و از سایر قلمروهای گوناگون زندگی اجتماعی متمایزش کرد، از میان همه‌ی روابط اجتماعی بر رابطه‌ی تولید انگشت نهاد و به‌منزله‌ی رابطه‌ی اصلی، نخستین و تعیین‌کننده‌ی همه‌ی روابط دیگر، متمایزش کرد.»

سپس: «ماتریالیسم با انگشت‌نهادن بر روابط تولید در مقام ساختار جامعه و با ممکن‌ساختن کاربرد معیار تکرار [و بازآمد]⁵ (که یک اصل علمی عام است) بر روابط تولید، ملاکی مطلقاً عینی (ابژکتیو) به دست داد. ذهن‌باوران (سوبژکتیویست‌ها) امکان کاربرد این اصل در جامعه‌شناسی را قاطعانه رد می‌کردند. . . . [اما] تحلیل روابط اجتماعی مادی (یعنی، روابطی که بدون گذر از صافی آگاهی انسان شکل می‌گیرند؛ چراکه انسان‌ها هنگام مبادله‌ی کالاها وارد روابط تولیدی می‌شوند، بی‌آن‌که آن‌ها را چونان روابط اجتماعی تولید درک کنند) فوراً امکان مشاهده‌ی اصل تکرار و قاعده‌مندی⁶ را فراهم کرد و به ما اجازه داد نظام‌های موجود در کشورهای مختلف را در تنها یک مفهوم اساسی، یعنی شکل‌بندی اجتماعی، عامیت بخشیم.⁷ این تعمیم به‌خودی‌خود امکان گذر از توصیف⁸ پدیده‌های اجتماعی (گذر از ارزیابی آن‌ها به‌شیوه‌ی ذهنی⁹) به تحلیل¹⁰ اکیداً [و دقیقاً] علمی آن‌ها را فراهم می‌کند، تحلیلی که (برای مثال) با انتزاع ویژگی‌های تمایزبخش یک کشور سرمایه‌داری از دیگری، ویژگی‌هایی را بررسی می‌کند که در همه‌ی آن‌ها مشترک‌اند.»

و سرانجام: «این فرضیه برای نخستین‌بار، جامعه‌شناسی علمی را ممکن کرد. تنها با کاستن روابط اجتماعی به روابط تولید و کاستن روابط تولید به نیروهای مولد بود که می‌شد بنیادی استوار برای این بینش فراهم کرد که انکشاف شکل‌بندی‌های اجتماعی یک فرایند تاریخی طبیعی است. پرواضح است که بدون چنین دیدگاهی، علم اجتماعی هم نمی‌توانست وجود داشته باشد.»

لنین در این شرح استادانه، کل روش‌شناسی علمی مارکس را به ما می‌شناساند. او به جای اقدام به ساده‌سازی سرمایه‌چون بی‌شمار تفسیر دیگری که وفاداری صوری به این اثر دارند اما از فراچنگ‌آوردن گوهرش باز می‌مانند، اصول علمی تجرید¹¹ متعین و تکرار را از آن بیرون می‌کشد.

همین روش‌شناسی علمی بود که گام‌های لنین را در راه پژوهشش درباره‌ی انکشاف سرمایه‌داری در روسیه استوار ساخت. او در این اثر با اثبات فرضیه‌ی امکان‌شناسایی اشتراکات همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری («امکان مشاهده‌ی اصل تکرار و

5. Criterion of Recurrence

6. Regularity

7. Generalize

8. Description

9. Ideal

10. Analysis

11. Abstraction

قاعده‌مندی و تعمیم نظام‌های موجود در کشورهای مختلف سرمایه‌داری در تنها یک مفهوم بنیادی، یعنی شکل‌بندی اجتماعی»)، نقش برجسته‌ای در بسط و توسعه‌ی مفهوم شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی ایفا کرد. لنین به اثبات این فرضیه اهتمام ورزید تا به گفته‌ی خودش، در واقعیت روسیه، «به استخوان‌بندی عریان سرمایه‌جامه‌ی گوشت و پوست و خون بپوشاند.»

استخوان‌بندی و پیکر تحلیل مارکسیستی

لنین در دوستان خلق چه کسانی هستند می‌نویسد:

«چنین است استخوان‌بندی سرمایه. با این همه، نکته‌ی اصلی این است که مارکس به همین استخوان‌بندی قانع نشد، او خود را به «تئوری اقتصادی» در معنای عام کلمه محدود نکرد و توأم با تبیین ساختار و سیر انکشاف یک شکل‌بندی معین از جامعه صرفاً از رهگذر روابط تولید، همیشه و همه‌جا روساخت‌های متناظر با این روابط را نیز بررسی کرد و به استخوان‌بندی عریان آن [تئوری اقتصادی، روابط تولید] جامه‌ی گوشت و پوست و خون بخشید.»

دلیل اقبال گسترده به سرمایه این است که نویسنده‌اش، «اقتصاددانی آلمانی»، کل شکل‌بندی اجتماعی کاپیتالیستی را چون موجودی زنده پیش چشم خواننده می‌گذارد؛ با همه‌ی مناظر و جوانب هستی روزمره‌اش، با بروز و ظهور اجتماعی و واقعی تخصص طبقاتی نهفته در روابط تولید؛ با روساخت‌های سیاسی حافظ حاکمیت طبقه‌ی سرمایه‌دار؛ با مفاهیم بورژوازی آزادی، برابری و جز آن‌ها؛ و نیز با روابط خانوادگی بورژوازی.

این جاست که روشن می‌شود مقایسه‌ی او با داروین چقدر دقیق و بی‌نقص بوده است: سرمایه چیزی نیست جز شرح «و تعمیم چند ایده‌ی تنگاتنگ درهم‌تنیده که به قله‌های کوهستانی از داده‌های واقعی^{۱۲} به وسعت رشته‌کوه‌های مون‌بلان می‌مانند.»

لازم است اضافه کنیم که [آیا] لنین نیز کار خود را به تبیین ساختار سرمایه‌داری روسیه به اتکای روابط تولید محدود نکرد؟ که او نیز پیوسته روساخت‌های متناظر با این روابط را کاوید؟ که او نیز همه‌ی جوانب جامعه‌ی سرمایه‌داری روسیه را با همه‌ی بروزات^{۱۳} اجتماعی بالفعل تخصص طبقاتی بررسی و توصیف کرد؟ و توانست رشته‌کوه‌هایی دیگر از جنس فاکت را به مون بلان مارکسیسم بیفزاید؟ لنین خود این همه را گفته است، با نقل قول از پلخائف که نوشته بود: «باید تکرار کنم که پیگیرترین مارکسیست‌ها احتمالاً با ارزیابی ما از شرایط فعلی روسیه مخالف خواهند بود. دکتربین ما نخستین کوشش برای کاربرد این تئوری علمی [تئوری مارکسیستی] در تحلیل روابط بسیار پیچیده و بغرنج اجتماعی است.» و خود اظهار کرده است: «دشوار بتوان واضح‌تر از این گفت: مارکسیست‌ها بی‌آن‌که احتیاط بیهوده به خرج دهند از تئوری مارکس تنها

¹². Factual Material

¹³. Manifestation

روش‌های (متدهای) گرانبهایش را وام می‌گیرند که توضیح روابط اجتماعی بدون آن‌ها غیرممکن است، و داوری‌شان درباره‌ی این روابط را نه هرگز بر طرح‌واره‌های انتزاعی و مزخرفاتی از این دست، بلکه بر وفاداری و انطباق با واقعیت استوار می‌کنند.»

و تا آن‌جا که مدّ نظر ماست، دشوار بتوان تعریفی واضح‌تر از این از وفاداری علمی به مارکسیسم ارائه داد، وفاداری نه به طرح‌واره‌ای انتزاعی بلکه به روش‌هایی که حقانیت تئوریکشان منوط به آن است که آگاهی از واقعیتی را که در پس روابط «بسیار پیچیده و بغرنج» اجتماعی نهفته است ممکن می‌کنند.

لنین توضیح می‌دهد که در نهایت، همین انتزاع «روابط تولید» (تجرید و انگشت‌نهادن بر آن‌ها از میان همه‌ی روابط اجتماعی) است که آگاهی از بروزات اجتماعی بالفعل تخصص طبقاتی را، که در خود روابط تولید نهفته است، ممکن می‌کند. همین انتزاع است که به ما امکان می‌دهد جامعه‌ی سرمایه‌داری را «چون موجودی زنده» بازنماییم، و همه‌ی روابط اجتماعی را در همه‌ی اشکال و تحركاتشان پیش چشم آوریم. کافی ست به شیوه‌ای دیگر با این مون‌بلان داده‌های واقعی روزمره‌ی روابط اجتماعی برخورد کنیم تا کوهستان بر سرمان فروریزد. پس برخورد درست با این کوهستان فاکت‌ها، برخوردی عملی از نظرگاه تضاد طبقاتی، برخوردی عملی از نظرگاه طبقه‌ی کارگر و حزب است.

به‌راستی نیز «آن روش‌های گرانبها» کجا معنای علمی داشتند اگر علاوه بر توضیح، تحلیل و بازنمایی [یا بازسازی ایده‌گون]¹⁴ جامعه‌شناختی واقعیت، امکان برخورد صحیح را نیز ممکن نمی‌کردند؟ بی‌شک این روش‌ها برای نخستین بار در تاریخ، فرصت «توضیح روابط اجتماعی» را فراهم می‌کنند. اما کجا معنایی می‌داشتند اگر خود هم چنین ابزار دخالت‌ورزی در کلیت حیات اجتماعی نبودند؟ در این باره بیشتر خواهیم گفت: این «روش‌های گرانبها» در مقام ابزار تحلیل روابط اجتماعی، خود روش‌هایی عملی‌اند. این روش‌ها در حزب خلاصه می‌شوند. حزب یگانه شکل تاریخی هستی‌روش علمی [کتاب] سرمایه است، نه چندان به این دلیل که حزب اشاعه‌دهنده‌ی «ایده‌های تعمیم‌یافته‌ی» سرمایه است، بلکه به این خاطر که به «استخوان‌بندی عریان» آن با استفاده از واقعیت‌های محیط فعالیت خود «جامه‌ی گوشت و پوست و خون می‌پوشاند.» تنها از رهگذر تجرید دوستان خلق چه کسانی هستند می‌توان به انضمامیت چه باید کرد؟ رسید. تنها با آغاز از مفهوم «شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی»، که سنگ‌بنای یگانه روش علمی تبیین روابط اجتماعی و نیز توصیفی از قانون حرکت تنظیم‌کننده‌ی پیوند عام روابط تولید و روابط اجتماعی است، می‌توان این قانون را در تحلیل حیات همه‌ی روابط اجتماعی و نیز شکل‌های سیاسی این روابط به کار گرفت.

14. Reconstruction

از سرمایه به حزب لنینی

سرانجام و پیرو آن چه پیش‌تر درباره‌ی پیش‌روی لنین [از تجرید به انضمامیت] گفتیم، ایده‌ی حزب لنینی، هم در مقام راه‌حل مسائل اساسی طرح‌شده در سرمایه، و هم به‌عنوان پیگیرترین بیان روش علمی سرمایه، در برابر ما پدیدار می‌شود. بی‌اندازه اهمیت دارد که بینیم پژوهش و پاسخ‌هایی که لنین در انکشاف سرمایه‌داری در روسیه برای مسائل تیپیک و خاص (از جمله، مسئله‌ی بازار و غیره و غیره) پیش می‌نهاد تا چه اندازه به او امکان می‌دهد در چه باید کرد؟ «کل شکل‌بندی اجتماعی کاپیتالیستی» را در بطن «بروزات اجتماعی بالفعل تخاصم طبقاتی» و «روساخت سیاسی» بازنمایی کند.

اما آن‌چه همین‌جا در بدو امر باید فوراً متذکر شد این نتیجه‌گیری بی‌نقص لنین است که مادامی که سخن از مارکسیسم در مقام علم در میان باشد، اقتصاد و سیاست را نمی‌توان از هم جدا کرد؛ نه وقتی آن‌ها را موضوع تحلیل قرار می‌دهیم و نه آن زمان که به قصد اکتساب دانش علمی از (و راهنمای عمل در) واقعیت اجتماعی بالفعل، در پی بازنمایی آنیم. همین برداشت بود که موجب شد لنین از یک‌سو به همان نتیجه‌ای دست یابد که مارکس در بررسی مبارزات طبقاتی در فرانسه و آلمان بدان دست یافته بود، و از دیگر سو، ادای سهمی مهم به پژوهشی کند که هدفش بررسی همه‌جانبه‌ی داده‌هایی است که در جریان مبارزات طبقاتی دوره‌ی انکشاف سرمایه‌داری در نواحی تازه (یعنی روسیه) انباشت شده‌اند.

لنین تحلیلی از همه‌ی سطوح اقتصادی و سیاسی جامعه در اختیارمان نهاد که هم‌زمان مؤید و توسعه‌دهنده‌ی نتیجه‌گیری‌های مارکس است. مؤید از این جهت که او نشان می‌دهد تنها از رهگذر هضم و جذب و کاربرد روش علمی مارکس (یعنی، تجرید روابط تولید) ممکن است بتوان تحلیل‌ی سراپا علمی از پدیده‌های اجتماعی ارائه کرد. و توسعه‌دهنده‌ی آن جهت که لنین با کاربرد این روش مهر تأییدی بر «درستی این تئوری و انطباقش با واقعیت روسیه» می‌زند. او سراسر مسیر منطقی سرمایه را تا رسیدن به حزب پی می‌گیرد. به عبارت دیگر، به نتیجه‌ای می‌رسد که گرچه به خیال عده‌ای اراده‌باورانه می‌نماید، در حقیقت، متعین‌ترین جزء در کل علم مارکسیستی است.

اگر کلیت فرایند تئوری و عمل مارکسیسم را درک نکنیم، درک این نکته نیز ناممکن می‌شود که حزب از پیش نزد مارکس حاضر است، یعنی، عنصر «تیپیک^{۱۵}» مارکسیسم است و می‌توان آن را به شکل «تجریدی»، با نظر به سطح انکشاف کلیت شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی یک دوره‌ی تاریخی معین (از راه بررسی ساخت‌ها و روساخت‌هایش) تعریف کرد. مفهوم لنینیستی حزب در حکم تصدیق و بازشناسی «تکرار» همین حزب [تجریدی و تیپیک] در بوته‌ی آزمون مبارزه‌ی طبقاتی، و مؤید انسجام و پیوستگی علمی آن است.

[گذشته از کسانی که عاجز از درک سرشت «تجریدی» و «تیپیک» مفهوم حزب‌اند،] دیگر اشتباه رایج از کسانی سر می‌زند که تنها پیوستگی و سرشت تیپیک فهم مارکسیستی از حزب را می‌بینند. اینان تنها «سازگاری^{۱۶}» صوری را می‌بینند و

¹⁵ . Typical

¹⁶ . Invariance

نمی‌فهمند که برعکس، حزب لنینی مشتمل بر سرشت پیوسته، سازگار و تیپیک مفهوم مارکسیستی حزب است، زیرا این معیارها در نهایت جز وسیله‌ی سنجش درستی و انطباق نظریه با واقعیت نیستند.

در بطن همین پیوستگی علمی - که هیچ ارتباطی به درگیری تجربه‌گرایانه^{۱۷} و ضرورتاً متافیزیکی با دوگانه‌ی سنت‌نوگرایی^{۱۸} ندارد - است که مفهوم لنینی حزب همه‌ی خصائص ویژه‌اش را کسب می‌کند. حزب لنینی در بردارنده‌ی همه‌ی خصوصیات حزب مارکسیستی است، منتها نه به این دلیل که داشتن این خصوصیات نشانه‌ی ایمان به سنتی از دیرباز بی‌تغییر قلمداد می‌شود، بلکه به این دلیل که آن‌ها را در مقام روش یا «فرضیه‌ی علمی»^{۱۹} در بر گرفته است. به‌راستی لنین این اصطلاح (روش، فرضیه‌ی علمی) را در معنایی دقیق و درخور به کار می‌گیرد. نزد او فرضیه‌ی علمی وسیله‌ای است که باید برای فهمیدن واقعیت به کار گرفت، با «کنارنهادن آن‌چه یک کشور سرمایه‌داری را از دیگری متمایز می‌کند و پژوهیدن آن‌چه در همه‌ی این کشورها مشترک است.»

سوسیالیست‌های خلقی (پوپولیست‌ها) در تحلیل‌شان از واقعیت روسیه روشی ذهنی و ایده‌آلیستی را به کار می‌بستند که به کمکش فقط ممکن بود و جوهی را تشخیص داد که روسیه را از دیگر کشورها متمایز می‌کرد. آنان در نتیجه، قادر به شناخت عوامل تعیین‌کننده‌ی مشترک میان واقعیت روسیه با دیگر کشورهای سرمایه‌داری (یعنی، روابط تولید) نبودند. لنین با وارونه‌ساختن این روش، از نو، درستی روشی را اثبات کرد که با کاربردش می‌توانست - حتی در روسیه - به‌طور عینی تشخیص دهد کدام روابط و پدیده‌های اجتماعی ذاتی روابط غالب تولید در کار بوده و خواهند بود. کاربرد این روش هم‌چنین امکان دستیابی به درکی عینی، و نه فقط ذهنی، از همه‌ی پدیده‌های سیاسی‌ای را فراهم می‌کند که بر سازنده‌ی سازوکار روساختی^{۲۰} حرکت نهفته در پس همه‌ی روابط اجتماعی‌اند. اما این تنها دستاورد روشی لنین نبود. او هم‌چنین از نو درستی روشی را اثبات کرد که با کاربردش می‌تواند بر اساس خصوصیت‌های تیپیک یک واقعیت اجتماعی معین - و تنها به اتکای همین خصوصیت‌ها - همه‌ی وجوه منحصر به فرد آن، یا به عبارت دیگر، خودویژگی‌هایش را بررسی کند.

و این‌جاست که «خودویژگی»^{۲۱}، «اشکال خودویژه» و «تفاوت‌های ملی»، و به عبارت دیگر، همه‌ی آن وجوهی که تنها اپورتونیست‌های احمق با سطحی‌نگری متافیزیکی‌شان می‌توانند «تازه» قلمداد کنند، سرشت بوالهوسانه^{۲۲} و ذهنی‌شان را از دست می‌دهند و به ایده‌هایی علمی بدل می‌شوند که تنها مارکسیسم قادر به تحقق، انکشاف و معنادادن انضمامی به آن‌ها در چارچوب یک تحلیل کلی است.

17. Empirical

18. Tradition-Innovation

19. Scientific Hypothesis

20. Superstructural Mechanism

21. Particularity

22. Arbitrary

حزب: مقصد علم

پس، انکشاف حزب لنینی نه نتیجه‌ی درک ساده‌انگارانه از مارکسیسم، نه ترجمان صرفاً سیاسی «تئوری اقتصادی» مارکسیستی، بلکه مقصد ذاتی علم مارکسیستی است؛ علمی که موضوع بررسی‌اش را از عرصه‌ی طبیعت به عرصه‌ی جامعه گسترانده است. پس حزب مقصد علم است. اما به چه معنا؟ می‌توان گفت از یک سو به این معنا که حزب، در مفهوم لنینی‌اش، فرازین نقطه‌ی آگاهی تئوریک از فرایند تاریخی طبیعی جامعه است. و از دیگر سو، به این معنا که حزب جزء آگاهانه‌ی کل این فرایند است و به همین اعتبار نخستین «آگاهی سازمان‌یافته‌ی» نوع بشر در تاریخ است.

اما این‌ها پاسخ‌هایی هنوز مبهم‌اند. باید این برهان را با ارجاع به مسئله‌ای مدلل‌تر سازیم که مارکس در سرمایه مطرح کرد و می‌تواند تسهیل‌کننده‌ی درک ما از چگونگی برخورد لنین با این حکم در عرصه‌ی «سیاسی» باشد.

مارکس می‌گوید: «تحلیل علمی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نشان می‌دهد که روابط توزیع ضرورتاً هم‌خوان^{۲۳} (همایند) با روابط تولیدند. یعنی از این نظر که هر دو در یک خصلت گذرای تاریخی سهیم‌اند، دو روی یک سکه‌اند. ... مزد، کار مزدی را در خود مفروض دارد [پیش فرض می‌گیرد]، سود، سرمایه را در خود مفروض دارد. بنابراین، این شکل‌های توزیع بر فرض شرایط تولیدی با خصائل اجتماعی معین و روابط اجتماعی معین میان تولیدکنندگان استوارند. در نتیجه، هر رابطه‌ی توزیع معین تنها بیان یک رابطه‌ی تولید تاریخی معین است ...»

به گفته‌ی مارکس، تناظر روابط توزیع با روابط تولید قانون عینی تنظیم‌کننده‌ی همه‌ی روابط اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری است، قانونی که بی‌اعتبار دانستن آن به معنای ناتوانی از درک خود فرایند تولید سرمایه‌داری، بازتولید گسترده^{۲۴} و انباشت خواهد بود.

این قانون بنیاد سیر انکشاف مارکسیستی لنین است و هم‌آن است که او را قادر می‌سازد فرایند بازتولید گسترده و انباشت سرمایه‌دارانه را در اقتصاد روسیه بازنمایی کند و درک کند که چرا «شکل‌های معین توزیع» در این اقتصاد بیان «روابط تولیدی تاریخی معین» در آن مرحله‌ی معین از تاریخ روسیه بودند.

دیدیم که در صورت‌بندی مارکس، نص قانون فوق، در سطح تجرید، صراحتاً رابطه‌ی تولید (کار مزدی-سرمایه) را همایند رابطه‌ی توزیع (مزد-سود) در نظر می‌گیرد. اما بنا به تبیین لنین از این قانون، مارکس «همه‌ی بروزات اجتماعی بالفعل آنتاگونیسم [و تخصص] طبقاتی نهفته در [و ذاتی] روابط تولید» را نشان داده است. یعنی، همه‌ی بروزات اجتماعی روابط توزیع را نشان داده است.

مارکس، و لنین به پیروی از او، همه‌ی بروزات اجتماعی انباشت سرمایه‌دارانه، تصاحب ارزش، تولید ارزش اضافه و تقسیم ارزش اضافه به سود صنعتی، سود تجاری، بهره^{۲۵} و رانت^{۲۶} [بهره‌ی مالکانه] را نشان می‌دهند.

²³ . Coincident

²⁴ . Extended Reproduction

این همایندی روابط توزیع با روابط تولید زیست‌چرخه‌ی شکل‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری را به ما نشان می‌دهند: در مبارزات طبقاتی این شکل‌بندی اجتماعی و در سیمای سیاسی و ایدئولوژیکی که این مبارزات، در مقام بازتاب²⁵ روابط تاریخاً معین تولید و روابط توزیع درونی‌شان، به خود می‌گیرند. قانون فوق، همه‌ی این روابط را در تنها یک فرایند حرکت پیچیده که حاکی از ترکیب «اقتصاد» و «سیاست» در واقعیتی متضاد است به ما نشان می‌دهد. دانش علمی از این واقعیت متضاد بنیاد عینی فهم مارکسیست‌لنینیستی از حزب است.

شرح سیاسی روابط اجتماعی

لنین در چه باید کرد؟ به مسئله‌ی همایندی روابط تولید و روابط توزیع بازمی‌گردد. او شرحی «سیاسی» و «اجتماعی» از این همایندی ارائه می‌کند. در چارچوب تجریدی مباحث سرمایه، چنین به نظر می‌آید که روابط تولید تنها ساحت اقتصاد را تبیین می‌کنند. به همین سان، در چارچوب تجریدی مباحث چه باید کرد؟ نیز به نظر می‌آید روابط اجتماعی و سیاسی تنها ساحت سیاست را تبیین می‌کنند. اما در واقع، حالا می‌توان به روشنی دید که هم اولی حاوی تبیین سیاست و هم دومی حاوی تبیین اقتصاد بوده‌اند. چرا که در هر دو اثر کل حرکت واقعیت اجتماعی تبیین و بازنمایی شده است.

می‌توان دید که لنین تز «اقتصادی» مارکس را به زبان «سیاسی» ترجمه می‌کند تا نه تنها نشان دهد که زبان علمی مارکسیستی ترجمه‌پذیر است، بلکه مهم‌تر از آن، به برخی پرسش‌هایی که علم مارکس طرح کرده است پاسخ دهد. لنین علیه خودبه‌خودی‌گرایان می‌نویسد:

«آگاهی توده‌های کارگر نمی‌تواند آگاهی طبقاتی راستین باشد، مگر آن‌که کارگران از مشاهده‌ی واقعیت‌ها و رویدادهای انضمامی و مهم‌تر از آن، رویدادهای سیاسی روزمره بیاموزند در همه‌ی دیگر طبقات اجتماعی و همه‌ی بروزات حیات فکری، اخلاقی و سیاسی آنان مذاقه کنند؛ مگر آن‌که کارگران بیاموزند تحلیل و برداشت ماتریالیستی از همه‌ی وجوه زندگی و فعالیت همه‌ی طبقات، اقشار و گروه‌های اجتماعی را در عمل به کار گیرند.

کسانی که منحصراً یا حتی عمدتاً بر ملاحظات، مشاهدات و آگاهی طبقه‌ی کارگر از خودش تمرکز می‌کنند سوسیال‌دموکرات نیستند؛ زیرا خودآگاهی طبقه‌ی کارگر تنها به بینش تئوریک و سراسر روشن آنان از روابط میان همه‌ی طبقات مختلف جامعه‌ی مدرن وابسته نیست، و به عبارت دقیق‌تر، بیش از آن بینش تئوریک، به بینش عملی آنان که حاصل تجربه‌ی زندگی سیاسی است، وابسته است. به همین دلیل، این مفهوم که مبارزه‌ی اقتصادی کاربست‌پذیرترین وسیله‌ی جذب توده‌ها به جنبش سیاسی است، مفهومی که اکونومیست‌های ما موعظه‌اش می‌کنند، معنای عملی به‌غایت زیانبار و مرتجعانه‌ای دارد.

25 . Interest

26 . Rent

27 . Reflection

کارگر برای آن که سوسیال دموکرات شود باید در ذهن از سرشت اقتصادی و خصوصیت‌های اجتماعی و سیاسی مالک و کیش، مأمور بلندپایه‌ی دولت و دهقان، دانشجو و خانه‌به‌دوش تصویری روشن داشته باشد. باید نقاط قوت و ضعفشان را بشناسد. باید معنای همه‌ی تکیه‌کلام‌ها و سفسطه‌هایی را که هرکدام از این اقشار و طبقات تکاپوهای خودخواهانه‌شان را در پس آن‌ها مستتر می‌کنند دریابد و به «سازوکارهای درونی»شان پی برد. باید بفهمد این نهاد و آن قانون نماینده‌ی کدام منافع اند و چگونه این منافع را منعکس می‌کنند.

اما این «تصویر روشن» از کتاب خواندن به دست نمی‌آید. بلکه تنها از مثال‌های زنده می‌تواند به دست آید، و از افشاگری‌هایی که بیش‌تر و بیش‌تر در زمانی معین ما را از محیط اطرافمان خبردار می‌کنند؛ از آن‌چه این و آن درباره‌اش حرف می‌زنند، شاید به نجوا و هرکس از ظن خود؛ از آن‌چه در فلان و بهمان پیشامد، فلان و بهمان آمار و این و آن حکم دادگاه و غیره و غیره عیان می‌شود.

این افشاگری‌های سیاسی گسترده شرط حیاتی و اساسی آموزش توده‌ها در فعالیت انقلابی اند.»

این جدال لنین با «اقتصادگرایان» مثالی مهم از نحوه‌ی بیان کامل اصل علمی تجرید در فهم لنینیستی از فعالیت سیاسی، و هم‌زمان، حاوی کاربرد سیاسی «عمل»، کاملاً منطبق بر مفهوم شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی و درست به همان اندازه حائز اهمیت، است. طبقه‌ی کارگر با تجربه‌ی زندگی سیاسی، با به‌کار بستن عملی تحلیل و برداشت ماتریالیستی در درک فعالیت‌ها و زندگی همه‌ی طبقات، باید به «تصویری روشن» از کل جامعه دست یابد. هیچ کتابی نمی‌تواند چنین تصویری عرضه کند، چراکه این «تصویر زنده» از خود فعالیت (ماده) تشکیل شده است، نه از کتاب‌ها (تجرید ماده، مفهوم).

تکوین^{۲۸} ماتریالیستی آگاهی سیاسی

از آن‌جا که طبقه‌ی کارگر به‌ویژه از رهگذر آگاهی عملی^{۲۹} سیاسی از روابط متقابل همه‌ی طبقات جامعه می‌تواند به خودآگاهی دست یابد، باید از خصوصیات اقتصادی و شمایل‌های سیاسی و اجتماعی برساننده‌ی این طبقات و اقشار اجتماعی «تصویری روشن» داشته باشد. تنها از رهگذر این تصویر روشن است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند در نسبتش با دیگر طبقات و اقشار اجتماعی، خصوصیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خویش را بازشناسد. و در فرایند این بازشناسی است که قادر به بازنمایی دقیق و علمی «تصویری زنده» از کلیت جامعه با همه‌ی بروزات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌اش می‌شود. به‌عبارت دیگر، طی این روند است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند نقش عاملی علمی و خودآگاه را در حرکت واقعی فرایند تاریخی طبیعی ایفا کند.

28. Formation

29. Practical

خودآگاهی عبارت است از آگاهی از عمل، واقعیت زمینه‌ی عمل و شیوه‌ی خود عمل. کلیت این عمل خودآگاهانه در حزب و استراتژی‌اش خلاصه می‌شود. طبقه‌ی کارگر به مجردی که به آگاهی از روابط متقابل همه‌ی طبقات با همه‌ی خصوصیات و بروزاتشان دست یافت، به مجردی که به آگاهی از امکان عینی رازدودن از «شکل ایدئولوژیک» این بروزات و تمیزدانش از «گوهر اقتصادی» نهفته در پس آن دست یافت، می‌تواند شیوه‌ی کار و استراتژی خویش را به‌طور علمی بنیان نهد. و این در واقعیت معنایی ندارد جز بنیان‌نهادن «رابطه‌ای آگاهانه» در دل کلیتی معین از «روابط متقابل» ناآگاهانه که بین همه‌ی طبقات و بین هر طبقه با طبقه‌ی کارگر جاری است. طبقه‌ی کارگر وقتی می‌تواند چنین رابطه‌ای را ایجاد کند که همه‌ی آن روابط را در فرایند حرکتشان، و با در نظر داشتن تغییرات پیش‌بینی‌پذیری که مسیر این حرکت را دچار دگرگونی می‌کنند، بررسی کند.

پرواضح است که طبقه‌ی کارگر اگر تنها به دیدن رابطه‌ی خودش با سرمایه‌ی صنعتی اکتفا کند، نه‌تنها قادر به شناخت خود نیست، بلکه استراتژی‌اش، یا به‌عبارت دیگر، حرکت آگاهانه و هماهنگ همه‌ی اعمال و مبارزاتش را نیز نخواهد شناخت. لنین به ما می‌گوید طبقه‌ی کارگر در این صورت، حتی قادر به شناخت همین رابطه‌ی «بی‌واسطه» (رابطه‌اش با سرمایه‌ی صنعتی) هم نیست. چراکه چون رابطه‌ی تولیدی کار مزدی و سرمایه‌ی تجریدی است که شناخت همه‌ی روابط اجتماعی، و از آن‌جمله رابطه‌ی سرمایه‌داران صنعتی و کارگران را ممکن می‌کند، طبقه‌ی کارگر بدون دستیابی به تصویری روشن از روابط متقابل همه‌ی طبقات، حتی قادر به شناخت این رابطه‌ی اجتماعی خاص، که خود در آن دخیل است، نخواهد بود. و در نتیجه، بدون دستیابی به آگاهی از سرشت کالای نیروی کار، در شناختی صرفاً شخصی و خودبه‌خودی‌اش متوقف می‌ماند. و این اتفاق از آن‌رو می‌افتد که طبقه‌ی کارگر، ناآگاه از کلیت فرایند تکوین بازار کالای نیروی کار - فرایندی که او را قادر به شناخت روابط اجتماعی طبقاتی می‌کند که در تشکیل این بازار سهم‌اند - حتی قادر به شناخت این بازار، نه در شکل «تجریدی»‌اش (بازار، کالای نیروی کار و غیره) و نه به‌صورت «موجودیتی زنده»، نیست.

بنابراین پرداختن به مسئله‌ی «آگاهی» طبقاتی ما را به یکی از «تجربیات» سرمایه و انکشاف سرمایه‌داری در روسیه می‌رساند. و نکته‌ی مهم‌تر این‌که از رهگذر «سیاست» به این نقطه می‌رسیم. لنین می‌گوید طبقه‌ی کارگر در هیچ کتابی «تصویری روشن» از کل فرایند اجتماعی و سیاسی پیدا نمی‌کند و چنین تصویری تنها از فعالیت سیاسی آگاهانه‌ی او، یا به‌عبارت دیگر، از تجربه‌اش می‌تواند حاصل شود. این گفته با تز اصلی او درباره‌ی حزب تناقض ظاهری دارد، اما در اصل تناقضی در کار نیست، چراکه گرچه طبقه‌ی کارگر از رهگذر تجربه‌ی اجتماعی و سیاسی خویش به خودآگاهی دست می‌یابد، شناخت دقیق از خویش را تنها از رهگذر علمی که حزب در اختیارش می‌نهد به دست می‌آورد.

حزب «استخوان‌بندی» علمی‌ای است که طبقه با به خدمت گرفتنش، می‌تواند به کمک تجربه‌ی آگاهانه و فعالیت سیاسی‌اش، به آن جامه‌ی «پوست و گوشت و خون» بپوشاند. شگفتا که در چه باید کرد؟ همه‌ی آن منطق علمی‌ای را که لنین در سرمایه‌بازشناخته بود، از نو بازمی‌یابیم. «استخوان‌بندی» عریان به چه کار آید، اگر بر آن جامه‌ای از واقعیت‌های زندگی اجتماعی نپوشانیم؟ از یک‌سو، اگر طبقه‌ی کارگر، محروم از امکان بازنمایی علمی مفصل‌گاه‌های داده‌های واقعی زندگی اجتماعی، صرفاً بر خود این داده‌ها تکیه کند، حتی قادر به شناخت دقیق تجربه‌ی خویش نخواهد بود. و از دیگرسو، اگر علم

(حزب، «آگاهی آمده از بیرون») از امکان راستی آزمایشی مفروضاتش، و کاربرد اصل تکرار و قاعده‌مندی و تعمیم فاکت‌ها و پدیده‌ها محروم باشد، دیگر نه علم، بلکه یک شبه‌علم^{۳۰}، یک متافیزیک خواهد بود.

تحصیل آگاهی سیاسی از بیرون

به نظر لنین رابطه‌ی آگاهی از بیرون آمده با تجربه‌ی آگاهانه‌ی طبقه، یا به عبارت دیگر، رابطه‌ی حزب با طبقه، یکی از وجوه اصلی روش علمی مارکسیستی است.

محض نمونه، کافی است به این واقعیت مشهور و مسلم اشاره کنیم که مارکس توانست با ارجاع به «کوهستان داده‌های واقعی» (به‌ویژه در انگلستان)، تکرار و بازآمد پدیده‌های مشتق از فرضیه‌ی علمی‌اش درباره‌ی «بازتولید گسترده‌ی سرمایه» را تصدیق و وجود نسبتی قاعده‌مند میان مجموعه‌ای از آن فاکت‌ها را تأیید کند، و بدین وسیله به بسط مجموعه‌ای از تعمیم‌های علمی و قوانین عینی همت گمارد که همگی ذیل مفهوم «انباشت» طبقه‌بندی می‌شوند. در بطن کل این فرایند انباشت، حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی طبقات و اقشار مختلف اجتماعی در جریان بود و مجموعه‌ی روابط متقابل‌شان پابرجا؛ مبارزات میان این طبقات و اقشار اجتماعی تغییراتی در این روابط پدید می‌آورد؛ و آگاهی از این تغییرات در انواع و اقسام «ایدئولوژی»هایی مجال بروز می‌یافت که به هر ترتیب واقعیت و تجربه‌ی واقعی را رازآلود می‌کردند.

اما این همه بی‌تردید نه مانعی بر سر راه فرایند انباشت سرمایه بود، نه منتقد بزرگ این فرایند را از تحلیل، بررسی و افشای آن بازمی‌داشت. فقدان آگاهی طبقه‌ی کارگر بی‌شک مانع انکشاف حزب بود، اما مارکس برای تصدیق تکرار پدیده‌های اجتماعی‌ای که قبلاً تشریح کرده بود به تجربه‌ی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر نیاز نداشت.

با این همه، حتی با فرض این که بتوان فرایند عینی حرکت جامعه را به‌طور علمی تصدیق و تشریح کرد - و این اصل اساسی مفهوم حزب مارکسیستی است - انتشار آگاهی علمی در میان جزئی از اجزای این فرایند، یعنی طبقه‌ی کارگر، در گرو انکشاف خود علم، یا به عبارت بهتر، در گرو انکشاف حزب است. و این نکته، گوهر بسط لنینی مفهوم حزب مارکسیستی است. اشاعه‌ی آگاهی علمی در میان طبقه‌ی کارگر در گرو انکشاف علم است. اما خود انکشاف علم نیز در گرو انتشار آن است، و گوهرش را سنخ این اشاعه معین می‌کند. در نتیجه، سنخ انتشارش هم باید «مادی» باشد، نه «ایده‌آلیستی» یا «از سنخ روشنگری»^{۳۱}. برتری علم اجتماعی مارکسیسم نیز دقیقاً در همین خصوصیت «مادی» نهفته است.

همین خصوصیت است که زمینه‌ساز اشاعه‌ی این علم و تصدیق تکرار قوانین عینی آن (در فعالیت طبقات اجتماعی) می‌شود. انگلس در نامه‌ای به سرژ به روشنی این نکته را اثبات می‌کند که انکشاف آگاهی در طبقه‌ی کارگر فرایندی «مادی» است. او می‌نویسد حزب (مقصد علم، اشاعه‌دهنده‌ی «ماتریالیستی» و نه «روشنگرانه‌ی» ایده‌ها) «باید در هر جنبش عمومی

³⁰. Pseudo-Science

³¹. Enlightenment-Like

طبقه‌ی کارگر حاضر باشد، آغازگاهش را چنان که هست بپذیرد و تدریجاً به سوی سطح تئوریک هدایتش کند، با خاطر نشان ساختن این که چطور هر اشتباه صورت گرفته، هر شکست متحمل شده، پیامد ضروری اشتباهات تئوریک در برنامه‌ی اصلی است.»

بنابراین، اشاعه‌ی علم یا آوردن آگاهی به میان طبقه‌ی کارگر «از بیرون» به «اندرزگویی ایدئولوژیک» فروکاستنی نیست. به «وعظ کردن تجربه‌های علمی» نیز فروکاستنی نیست، زیرا این تجربه‌ها از آنجا که بازنمود [و بازتولید ایده‌گون]^{۳۲} کلیت واقعیت‌اند، صرفاً ارزش شناختی دارند.

لنین شرحی گیرا از این فرایند مادی انکشاف آگاهی به دست می‌دهد. او به شرح مرحله‌ای تاریخی از انکشاف خود آگاهی در نتیجه‌ی انتشارش می‌پردازد؛ مرحله‌ای که زان‌پس آگاهی به عرصه‌ی فعالیت مادی، یا به تعبیر بهتر، به عرصه‌ی فعالیت سیاسی قدم می‌گذارد: «آگاهی سیاسی طبقاتی را تنها از بیرون، بیرون از مبارزه‌ی اقتصادی^{۳۳}، بیرون از مدار روابط میان کارگر و کارفرما، می‌توان به میان طبقه‌ی کارگر برد. تنها قلمرویی که می‌تواند این آگاهی را تأمین کند، قلمرو روابط میان همه‌ی طبقات و اقشار اجتماعی گوناگون و دولت و حکومت - قلمرو روابط متقابل همه‌ی طبقات مختلف جامعه - است.»

فرمول لنین بسیار مهم است، زیرا هم‌زمان در را به روی درک ایده‌آلیستی و نیز تجربه‌گرایانه از پراتیک می‌بندد. آگاهی طبقاتی تحمیل‌شدنی نیست، اما برخلاف آن چه درک تجربه‌گرا به ما می‌گوید، خودبه‌خود هم به وجود نمی‌آید. این دو شیوه در واقع فحوایی جز طرد اراده‌باورانه و فرصت‌طلبانه‌ی علم ندارند؛ بیان (خودآگاه و ناخودآگاه) این باورند که آگاهی عینی از واقعیت ممکن نیست؛ بیان پذیرش قطعی این حکم‌اند که شناخت ناممکن است زیرا تنها در جریان عمل می‌توان شناخت. حال آن‌که در مقابل، فرایند انکشاف آگاهی طبقاتی، تکرار همان فرایند تجرید و انضمامی‌شدنی که در سرمایه در ساحت تئوری شاهد بودیم، این بار در ساحت سیاست است. طبقه از کجا می‌تواند به آگاهی طبقاتی دست یابد؟ تنها از دل قلمروی روابط متقابل طبقات مختلف و دولت، تنها از دل روابط سیاسی. بنابراین طبقه تنها از رهگذر آگاهی سیاسی‌اش می‌تواند به آگاهی تئوریک و علمی دست یابد و تجرید «روابط تولید» را درک کند. زیرا شکل ساده‌ی این روابط تنها در حیات پیچیده‌شان وجود دارد.

آگاهی طبقاتی به هیچ شیوه‌ی دیگری دست‌یافتنی نیست، زیرا طبقه‌ی کارگر در جریان مبارزه‌ی اقتصادی تنها از رابطه‌ی اجتماعی «کارگر و کارفرما» آگاهی دارد. یعنی تنها یک وجه از کلیت منظر اقتصادی را می‌بیند، و این یک وجه نیز کژدیسه و رازآلود^{۳۴} است. پیش‌تر، فرازی مهم از لنین نقل کردیم که می‌گفت کارگر باید از سرشت اقتصادی و خصوصیت‌های سیاسی و اجتماعی مالک و کشیش، مأمور بلندپایه‌ی دولت و دهقان، دانشجو و خانه‌به‌دوش، تصویری روشن در ذهن داشته باشد. اما چه چیزی می‌تواند به او از سرشت اقتصادی و خصوصیات سیاسی و اجتماعی سرمایه‌دار تصویری روشن دهد، جز شناختی سرانجام سیاسی از همه‌ی دیگر عاملان اجتماعی و روابط متقابل‌شان؟

32. Reproduce

33. Economic Struggle

34. Mystified

اشاعه و تصدیق علم در جریان عمل

اصول علمی یا «ایده‌های تعمیم‌یافته» را باید به شیوه‌ی ماتریالیستی به میان طبقه برد (و این فحوای نخستین وظیفه‌ی پروپاگانداستی حزب است). با این همه، جز در جریان عمل، جز در بطن «گوشت و پوست و خون» طبقه در کلیت پیکره‌ی اجتماعی نمی‌توان آن‌ها را شناخت.

با روش تجرید می‌توان فرایند تکوین ارزش اضافه و انباشت سرمایه را تبیین کرد. اما تبیین تاریخی چگونگی وقوع این انباشت تنها با بررسی فرایند بازتقسیم ارزش اضافه ممکن است، فرایندی که در بطن جامعه به وقوع می‌پیوندد، «با کشیش و مأمور دولت»، «با مالک زمین^{۳۵} و دهقان^{۳۶}».

فرایند انکشاف سرمایه دربرگیرنده‌ی همه‌ی طبقات و همه‌ی روابط میان‌شان، از جمله روابط «اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» است. در نتیجه، برای مثال، فرایند تدریجی تجزیه‌ی هستی دهقان هم متأثر از انکشاف بازار سرمایه و بازار نیروی کار و هم بر آن اثرگذار است. سطح وسعت و شدت این فرایند از یک‌سو سطح انکشاف بازار و انباشت سرمایه را تعیین می‌کند، و از دیگرسو، خود با مبارزات سیاسی توأم با فرایند انکشاف بازار و انباشت سرمایه تعیین می‌شود.

هستی طبقه‌ی کارگر نیز چنین است: از یک‌سو دست‌خوش (یا، متأثر از) کل این فرایند و همه‌ی مبارزات طبقاتی توأم با آن، و از دیگرسو، خود دست‌اندرکار (یا، اثرگذار بر) این مبارزات است. و این یعنی طبقه‌ی کارگر می‌تواند وارث کل تجربه‌ی سیاسی قابل انتقال به آگاهی باشد، اگر از حزب بیاموزد که «فعالیت‌ها و زندگی همه‌ی طبقات را (یا به عبارت دیگر، هر شکل سیاسی زندگی روزمره را که فرایند انباشت سرمایه در آن حاضر و بارز است) با به‌کار بستن عملی تحلیل و برداشت ماتریالیستی» درک کند.

چنین است که آگاهی سیاسی طبقه‌ی کارگر به شکل انتشار و انکشاف علم بدل می‌شود. و این طبقه در بطن مبارزات خود و مبارزات همه‌ی طبقات دیگر، به شناخت قوانین عینی حاکم بر روابط تولید و روابط توزیع متناظر با آن‌ها، که تنظیم‌کننده‌ی همه‌ی مبارزات، از جمله مبارزات خود اوست، دست می‌یابد.

با این همه، واضح است که مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر تغییری در عینیت^{۳۷} آن قوانین ایجاد نمی‌کند. بلکه تنها ابزاری برای مداخله در فرایندی تاریخی فراهم می‌کند که این قوانین در آن عمل می‌کنند [و بر آن حاکم‌اند]. همان‌طور که لنین در عمل نشان داد، سرشت و اشکال این مداخله استراتژی طبقه را مقرر می‌کند و بسط، به‌کارگیری و پرورش‌اش نیازمند وسایل درخور تشکیلاتی است.

35. Landlord

36. Peasant

37. Objectiveness

استراتژی انقلابی در فرایند اقتصادی

همین‌جاست که مسئله‌ای بی‌اندازه مهم سر برمی‌آورد، هم در نتیجه‌ی انکشاف اقتصادی سرمایه‌داری و هم در زمینه‌ی انکشاف استراتژی و مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر: آیا آگاهی از انکشاف اقتصادی، یا همان آگاهی سیاسی (که قبلاً گفتیم ابزاری برای مداخله‌ی سیاسی در روابط اجتماعی است) می‌تواند «از جنبه‌ی کمی^{۳۸}» سد راه روابط توزیع شود؟ به عبارت دیگر، آیا آگاهی سیاسی طبقه‌ی کارگر می‌تواند از منظر کمی در تعیین^{۳۹} فرایند انباشت سرمایه اختلال ایجاد کند؟ در این صورت، آیا حزب به یکی از عوامل دخیل در این تعیین بدل نمی‌شود؟

به‌طور کلی می‌توان چنین پاسخ داد که همه‌ی روابط اجتماعی، همه‌ی مبارزات طبقاتی در سراسر تاریخ در تعیین جنبه‌ی کمی روابط تولید دخیل‌اند.

سازوکار قوانین تنظیم‌کننده‌ی تولید سرمایه‌داری شبکه‌ای پیچیده و تودرتو از وابستگی‌های متقابل عینی است که هم‌زمان تولید سرمایه‌داری را متعین می‌کنند و به‌وسیله‌ی آن متعین می‌شوند.

تحلیل این سازوکار به دلایلی بسیار در این مجال ممکن نیست. اجازه دهید تنها به بازگفتن این نکته اکتفا کنیم که مبارزات طبقاتی از یک سو برونزات اجتماعی قوانین عینی حاکم بر روابط تولیدند، و از دیگر سو، عامل حیاتی در این قوانین‌اند؛ آن‌ها خود حرکت ساختارند، چراکه هر رابطه‌ی تولیدی ضرورتاً رابطه‌ای اجتماعی است. و از این منظر، روابط تولید جز تجریدی از مبارزات طبقاتی نیستند و آن‌چه وجوه کمی این روابط را تعیین می‌کند همین مبارزات است. مارکسیسم صرفاً به این علت که مبارزه‌ی طبقاتی پیشاپیش در بطن فرایند انباشت سرمایه حاضر است بر آن تأکید نمی‌کند. بلکه بر آگاهی سیاسی طبقه‌ی کارگر در این فرایند انگشت می‌نهد: آگاهی از این نکته که انباشت سرمایه را نمی‌توان «تعدیل»^{۴۰} [و اصلاح]، بلکه باید با قهر طبقاتی، با اراده‌ی سیاسی تشکیلاتی «نابود»^{۴۱} کرد.

تحلیل سیاسی در مقام تحلیل اجتماعی

تا این‌جا روشن شد که تحلیل سیاسی روابط اجتماعی، یا تحلیل ماتریالیستی روابط تولید، در عمل، به‌معنای تحلیل روابط تولید، تحلیل سیاسی روابط تولید، یا دقیق‌تر، علم پرورش استراتژی برای مداخله‌ی قهرآمیز در بطن خود روابط تولید است. به عبارت دیگر، با مفهوم حزب لنینی، به‌مثابه استراتژی، بی‌شمار معضل و مسئله‌ی اقتصادی که با شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری پدید می‌آیند و حل‌وفصل‌ناشده رها می‌شوند و رو به وخامت می‌گذارند، سرانجام پاسخ تاریخی خود را می‌یابند.

³⁸ . Quantitatively

³⁹ . Determination

⁴⁰ . Modify

⁴¹ . Destroy

سیاست یگانه پاسخ دقیق به این مسائل است، زیرا همان طور که مارکسیسم نشان داده است، مسائل اقتصاد راه حل «اقتصادی» ندارند. حزب با پاسخ های «سیاسی» حل و فصل شان می کند. اما نه در هر شرایطی، نه هر زمان که اراده کند به آن ها پاسخ دهد؛ بلکه تنها زمانی که مشخص شود شرایط تاریخی برای حل و فصل سیاسی شان فراهم است؛ به عبارت دقیق تر، زمانی که مشخص شود شرایط سیاسی برای انتشار آگاهی به این راه حل، یا تشکیل خود حزب فراهم است.

وقتی مسائل «اقتصادی» که سرمایه داری پدید می آورد، با مسائل «سیاسی» که مبارزات طبقات پدید می آورد متناظر می شوند، زمانی که تناظری در میزان وسعت و شدت بروز این مسائل در کار است، «به کار بستن عملی تحلیل و برداشت ماتریالیستی در درک فعالیت ها و زندگی همه ی طبقات» نیز برای برداشتن نقاب «مغالطات ایدئولوژیک» از «گوهر^{۴۲}» [روابط] اقتصادی، به نیازی روزافزون بدل می شود. به عبارت دیگر، نیازی روزافزون به دانش انضمامی از «تناظر^{۴۳}» اقتصاد و سیاست شکل می گیرد. بدون حزب، شناخت انضمامی و سیاسی این تناظر ممکن نیست، و جریان مبارزات طبقات با پاسخ «سیاسی» سرمایه داری حل و فصل خواهد شد.

علم انقلاب

کشف درجات و شکل های این تناظر از رهگذر تحلیل انبوه داده های واقعی زندگی اجتماعی و سیاسی - پدیده های ثابت و قاعده مندی که می توان آن ها را عناصر «تیبیک» نامید - مأموریتی علمی است.

مارکس قبلاً این اصل عام تناظر را در اختیار ما نهاده است. لنین توسعه اش می دهد، روش علمی را در تحلیل سیاست به کار می گیرد و قوانین عامی را تشریح می کند که بر مرحله ای معین از انکشاف شکل بندی اجتماعی-اقتصادی سرمایه داری، و از منظری سیاسی، بر مبارزات طبقاتی حاکم اند. آنچه از این توسعه حاصل می شود، تأیید و ظهور دوباره ی اندیشه های مارکس است. اما با لنین، و فقط با لنین است که ما به روشی دست می یابیم که می توان آن را جامعه شناسی عینی یا علمی سیاست نامید.

آنچه ایدئولوگ های بورژوا «علم سیاست» می نامیدند جز جامعه شناسی پوزیتیویستی و ذهنی نبود؛ روشی که به پدیده های سیاسی صورت عام می بخشید و قوانینی ذهنی برای سیاست وضع می کرد، بی آن که به طور علمی - و با کاربرد تحلیل ماتریالیستی - رابطه شان را با قوانین عینی ساخت اقتصادی تعیین کند.

علم «سیاست» لنینی که «ایده های تعمیم یابنده» اش به سرمایه ی مارکس، هیچدهم برومر، جنگ داخلی در فرانسه و جز آن نسب می برد، یکی از «شکل» های علم مارکسیستی است. بار دیگر باید تذکر دهیم که ما در این جا اصطلاحاتی چون «سیاست» و «اقتصاد» را تنها به قصد توضیح مطلب به کار می گیریم، وگرنه واضح است که چیزی به نام «علم اقتصاد

⁴². Substance

⁴³. Correspondence

مارکسیستی» چون غایتی در خود، وجود خارجی ندارد. بلکه، اصل علمی و تجربیدی روابط تولید است که روستاها، و از آن جمله سیاست را تعیین می‌کند.

به راستی، حزب لنینی علمی است که تحلیل، تشریح و تعریف می‌کند که در مرحله‌ی امپریالیستی شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری، «پدیده‌های معین» تحت چه شکل‌هایی، با کدام ویژگی‌ها و توأم با چه ظهورات و بروزاتی، حرکت و فعل و انفعال می‌کنند، دوام می‌یابند یا در هم می‌شکنند. و به علاوه، از آن‌جا که حزب موجودیتی علمی است، رفتار و کنش و استراتژی خویش را نیز پیوسته تحلیل، تشریح و تعریف می‌کند. و آن‌چه به حزب امکان می‌دهد چنین کند، این است که برنامه‌ی علمی و جایگاهش برای اشاعه‌ی مادی علم در میان طبقه‌ی کارگر را از «ایده‌های تعمیم‌یافته‌ی» مارکس گرفته است، همان اصول علمی‌ای که حزب، در بوت‌های آزمون انکشاف «مادی» آگاهی سیاسی پرولتاریا، درستی‌اش را اثبات می‌کند.

حزب پس از آن که در فرایندی عینی به جایگاه «آگاهی جمعی»⁴⁴ حقیقی دست یافت، می‌تواند از این «مون‌بلان داده‌های انضمامی و سیاسی» که قدرافراشتن‌اش در پیشگاه تجربه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر حاصل تناقضات سرمایه‌داری، مبارزات مردم تشدیدشونده‌ی طبقات، بروز و ظهورات مردم گسترش‌یافته‌ی تخاصم طبقاتی، و منظره‌ی مردم وضوح‌یافته‌تر انقیاد کامل دولت به سرمایه است، کومه‌ای از دانش انباشت کند. در دل همین کومه‌ی داده‌های سیاسی است که حزب آزمایشگاه علمی‌اش را برپا، و اصول علمی تجرید و تکرار پدیده‌های اجتماعی و مبارزات طبقاتی را تصدیق می‌کند. این انبوه‌ی شگرف از تجربه‌های ارزشمند ملی و جهانی، به حزب امکان می‌دهد رخداد پدیده‌های ثابت و قاعده‌مند میان روابط تولید و روابط اجتماعی را از هر نوع که باشند و در همه‌ی طبقات و مبارزات سیاسی، به‌طور انضمامی بشناسد.

ثمره‌ی این شناخت، تعریف دقیق معدود «قوانینی» است که می‌توان آن‌ها را «قوانین عینی روستا» نامید. آثار لنین انباشته از تلاش برای شرح هرچه مفصل‌تر این «قوانین عینی»، تحلیل هرچه باریک‌بینانه‌تر این «مفصل‌بندی درونی» و درک هرچه انضمامی‌تر این «تعیین» اند.

مجموعه‌ی آثار او گنجینه‌ای بی‌پایان و معدنی تهی‌نشده‌ی از شرح‌ها، تحلیل‌ها، دانش، تجربه و توصیف مبارزات طبقات، مبارزات سیاسی و «قوانین عینی» روستا سیاسی‌اند؛ معدنی که به علاوه، در بطن خود، پیشاپیش سازمان⁴⁵ خویش را هم دارد و کشف دهلیزهای گوناگون آن هنوز نیازمند تلاش بیش‌تر است.

لنین با صورت‌بندی خویش از حزب، روش علمی را در شناخت همه‌ی شکل‌های تنظیم‌کننده‌ی رابطه‌ی ساخت و روستا ساخت به کار بست؛ و نیز در شناخت همه‌ی وجوه «تیبیک» و همه‌ی وجوه «خاصی» که خصلت‌نمای این رابطه در حرکت تاریخی‌اش، چه در وهله‌ی عروج و چه در وهله‌ی افول و تجزیه‌اش هستند.

⁴⁴ . Collective Consciousness

⁴⁵ . Organization

استراتژی حزب یا استراتژی طبقه‌ی کارگر کامل‌ترین بیان سیاسی خود را در علمی یافت که بر زمینه‌ی امکان انقلاب سوسیالیستی بالید: علم عمل. زان‌پس بود که علم «در عمل» نیز به آن چیزی بدل شد که پیش‌تر «در تئوری» بود: علم انقلاب.^{۴۶}

^{۴۶}. در پایان از خواننده تقاضا می‌شود هم‌پیوند با مباحث این مقاله، به کتاب‌های «تأملی در وحدت اندیشه‌ی لنین» از گئورگ لوکاچ و با ترجمه‌ی حسن شمس‌آوری و علیرضا امیرقاسمی، «مارکسیسم و حزب» از جان مالینوکس و مقاله‌ی «ورکرپسم، الغای سیاست و دژ کارخانه (ضدحاله‌ی ۴)» از پویان صادقی و رمان «نینا» از ثابت رحمان مراجعه نماید.